

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که نسبت به مستثنیات، آیا از راه «لا حرج» می‌توانیم وارد شده و با قاعده «لا حرج» بخواهیم اثبات کنیم که این زاد و راحله‌ای که در استطاعت معتبر است، باید زائد بر مستثنیات باشد یا خیر؟ بحث رسید به کلمات مرحوم شاهرودی در کتاب الحج که ایشان فرمود: مراد از حرج که در قاعده «لا حرج» است، یک حرج زائد بر مشقت ذاتی در تکالیف است؛ یعنی هر تکلیفی یک مشقت طبیعی و ذاتی دارد و آیه شریفه: «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج»^[1] دلالت بر نفی یک مشقت زائد بر این تکالیف دارد.

خلاصه دیدگاه مرحوم شاهرودی

ایشان فرمود مراد از این حرج، اعلی درجه حرج نیست که بگوییم اگر به آن درجه رسید «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» مطرح باشد؛ یعنی حرجی که بخواهد به حدّ مرگ باشد مراد نیست. سپس روایت جبیره را مطرح نموده و فرمود: نمی‌توانیم بگوییم فقط آن حرج است و مشقتی پایین‌تر از این دیگر حرجی نیست، بلکه آن هم حرج است. نکته دیگر ایشان این بود که در روایات وارد شده که آن حرج‌هایی که بر امت‌های گذشته بوده، در امت اسلام برداشته شده، باز آن را نمی‌توان ضابطه در معیار و ملاک حرج قرار داد.

در نتیجه می‌خواهد بفرماید حرج یک مفهومی دارد و بعضی مواردش متیقن است که داخل در حرج است، بعضی از مواردش متیقن است که خارج از حرج است، بعضی از مواردش هم مثل سایر مفاهیم عرفیه ما شک می‌کنیم این مصداق داخل در حرج هست یا این مصداق داخل در حرج نیست؟^[2]

مرحوم شاهرودی بعد از این که می‌گویند حرج مثل ماء که یکی از مفاهیم واضحه عرفیه است، اما گاهی اوقات بر یک مایع خارجی شک می‌کنیم که ماء می‌گویند یا نه؟ در حرج هم موارد مشکوک دارد، از جمله موارد مشکوک همین جاست که اگر کسی خانه‌اش را بخواهد بفروشد و به حج برود، آیا اینجا نیز از موارد حرجی است که داخل در «لا حرج» باشد یا از آن موارد نیست؟

ایشان می‌خواهد بگوید هر چند عنوان حرج بر آن صدق کند، می‌گوییم یک کسی خانه‌اش را بفروشد برای او حرجی است، ولی نمی‌دانیم این عنوان حرج از همان مصادیق «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» است یا خیر؟ یعنی یک مفهومی در این قاعده آمده به نام «حرج» که الان شک داریم آیا این مقدار از حرج هم مراد است یا نه؟

به بیان دیگر، حرج مراتب و مصادق دارد؛ یک مرتبه خیلی اعلاء دارد و مرتبه‌ای است که انسان اگر بخواهد آن کار را انجام بدهد به حدّ مرگ یا مثلاً یک ضرر و مشکل بسیار بزرگی در زندگی‌اش می‌افتد، یک مرحله خیلی پایین دارد اما مراحل هم دارد که بین اینهاست، نمی‌دانیم آیا این حرجی که در اینجا است، مصادق برای «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» هست یا نیست؟ ایشان می‌گویند در لسان ادله برای حرج یک ضابطه‌ای ذکر نشده است.

ادامه دیدگاه مرحوم شاهرودی

عبارت ایشان این است: «و الحاصل أن مفهوم العسر و الحرج لم یثبت له تحدید خاص»؛ یک حدّ معینی ندارد. مراد از تحدید خاص یعنی ضابطه، این را چه زمانی می‌گویند؟ بعد از این که مقدمات قبلی را گفتند (که یک حرج داریم طبق روایت عبدالاعلی مولا آل‌سام، یک حرج داریم در امت‌های گذشته، یک حدّ اعلاّی حرج داریم، یک حد ادنای داریم). بعد می‌فرماید: «ربما یقع الشک فیهِ»؛ گاهی اوقات شک در آن واقع می‌شود. «یقع الشک فیهِ» یعنی در یک مورد یا بگوییم اصلاً نمی‌دانیم اینجا حرج هست یا نه؟ این از نظر عرفی روشن است، اما یک جایی که ممکن است عرف به آن حرج بگوید، اما نمی‌دانیم آن حرجی که در لسان ادله وارد شده شارع این مرتبه عرفی از حرج را هم اراده فرموده یا نه؟

به بیان دیگر ایشان در حقیقت می‌خواهد بگوید نمی‌توانیم مطلقاً بگوییم هر جا عرف گفت حرج، مسئله تمام می‌شود؛ زیرا اگر بخواهیم این را دست عرف بدهیم، عرف چه بسا در مواردی زود می‌گوید حرج، نظیر مثالی که امام خمینی (قدس سره) طبق آن فتوا دادند که اگر کسی در زمستان بخواهد صبح از اتاقش بیرون برود وضو بگیرد این آب سرد به پوست بدنش بخورد موجب خشک شدن پوستش می‌شود، عرف می‌گوید این حرج است، اما اگر این مثال را دست مرحوم شاهرودی بدهیم ایشان می‌گویند این حرج معلوم نیست برداشته شده باشد؛ زیرا در خود تکالیف حرج هست.

بله، اگر یک پیرمردی است که اگر بخواهد وضو بگیرد باید نیم ساعت وقت بگذارد، برای او حرجی است برخلاف یک جوانی که دو دقیقه‌ای وضو می‌گیرد که برای این حرج نیست، اما در زمستان تکلیف را یک جور باید انجام داد و تابستان یک جور انجام داد.

بنابراین طبق مبانی و مطلبی که مرحوم شاهرودی در اینجا دارند نمی‌توانیم بگوییم حتماً حرج است. یک عده‌ای از بزرگان می‌گویند چون حرج مجمل است و ما نمی‌دانیم کدام درجه از حرج را مولا گفته، ما نمی‌توانیم به این قاعده «لا حرج» به عنوان یک قاعده نگاه کنیم و بگوییم هر جا حرج بود این قاعده جریان دارد؛ یعنی مفهوم حرج موضوعاً روشن نیست.

عمده اشکال در اینجا آن است که از یک طرف همه تکالیف مشقّت دارد، ما تکلیفی نداریم که مشقّت نداشته باشد و لذا تکلیف از ماده «کلفت» می‌آید، خود این تکالیف در ازمنه و شرایط مختلف باز مشقّت‌های کم و زیاد می‌شود. بعد این سبب می‌شود که بیاوریم در یک مواردی شک کنیم که اگر یک چیزی در عرف حرج بود، نمی‌دانیم شارع هم این حرج را برداشته یا نه؟ و الا اگر یک چیزی عند العرف حرج نیست مسلماً داخل در قاعده «لا حرج» قرار نمی‌گیرد.

بنابراین منظور مرحوم شاهرودی آن است که اگر در یک جا عرف هم به آن بگوید حرج، با وجود این اختلاف مراتب ما شک داریم آیا شارع این حرج را هم اراده کرده یا نه؟ حال باید دید ایشان در اینجا بحث اصولی را چگونه مطرح می‌کند؟ می‌فرماید اینجا از قبیل این است که ما یک عامی داریم و یک خاص، اگر خاص ما مفهوماً مردد بین الاقل و الاکثر شد، می‌گوییم «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، بمنزلة الخاص است و نسبت به ادله دیگر مثل آن که نماز واجب است، روزه و حج واجب است مگر در جایی که حرج باشد، این حرج مفهوماً مردد است بین الاقل و الاکثر.

آن گاه حرجی که لا تتحمل عادتاً مسلم داخل در «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» است، یک پله پایین‌تر حرجی که زیاد است، آن هم داخل است، اما وقتی از این بالاتر می‌رویم حرج متوسط یا حرج ضعیف، این می‌شود اکثر، اگر یک خاصی مفهوماً مردد شد بین الاقل و الاکثر، ایشان می‌فرمایند: در اصول گفتیم که بعضی از مخصص‌ها گرچه در ظاهر عنوان تخصیص را دارند اما در باطن برگشتش به تقیید است. تقیید برای عام یک عنوانی می‌آورد. در نتیجه وقتی برای این قید شک کردیم اصل عدمش است.

ایشان می‌فرمایند: «هل یصحّ التمسک فی صورة الشک بالعام [یعنی تمسک بالعام] إذا کان المخصص المنفصل، مردداً مفهوماً بین الاقل و الاکثر ام لا؟ قد اثبتنا فی محله أن الحق هو الثاني»، تمسک به عام نمی‌شود کرد، «لأن مرجع التخصیصات العنوانیة بالشریعة إلى التقیید و إن سمّیت بالتخصیص و علی هذا فالمرجع فی صورة الشک هو البرائة من وجوب الحج»؛ یک عامی به نام وجوب الحج داریم. این «لا حرج» به عام عنوان می‌دهد که حج در صورتی که حرجی نباشد و این حرج الآن مفهوماً مردد است بین الاقل و الاکثر و در مواردی که خاص مفهوماً مردد است بین الاقل و الاکثر، برائت از وجوب الحج جاری شده و می‌گوییم نمی‌دانیم در چنین موردی که عرف می‌گوید حرج است ولی شارع «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» را آورده یا نیاورده؟ آیا در اینجا حج بر ما واجب است یا نه؟ اصل برائت از وجوب الحج است که می‌گوییم حج واجب نیست.

جمع‌بندی دیدگاه مرحوم شاهرودی

بنابراین ظاهر عبارت مرحوم شاهرودی این است که این حج حرج عرفی است و اگر بگوییم خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنی را بفروش و به حج برو این حرجی است، اما نمی‌دانیم این «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» این حج را هم برداشته یا نه؟ ایشان می‌گویند همان طوری که در مفاهیم واضح عرفیه گاهی شک می‌شود در این مفاهیم که لسان ادله هم آمده شک می‌شود؛ یعنی یک وقت هست می‌گوییم عرف نمی‌گوید حرجی است یا نه؟ مسلم «لا حرج» جاری نمی‌شود.

یک جایی عرف می‌گوید حرج، اما از جاهایی هست که مراتب ندارد مثلاً ماء مراتب ندارد هر چند ایشان گفت گاهی در خود ماء هم تشکیک می‌شود که مسئله روشن است، اما در حج مراتب دارد، یک مرتبه اعلی دارد و یک مرتبه ادنی، یک ما بینهما دارد. در روایت مولا آل‌سام یک مرتبه‌اش را مطرح کردند، در امم گذشته یک مرتبه از حج بوده و ایشان گفت مسلم نمی‌توانیم اینها را به عنوان ضابط و شاخص قرار دهیم. ما هستیم و این آیه شریفه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، بگوییم مراد از حج چیست؟ این که خدا می‌گوید: من حج قرار ندادم؛ (1) آیا به این معناست که حج در امم سابقه را بر شما قرار ندادم؟ (2) آیا «کل ما یفهمه العرف بعنوان أنه حج»، این را قرار ندادم؟ ایشان می‌گویند بالأخره معین نیست برای ما در این که در چنین مواردی که آیا شارع یک حد خاصی را معین کرده یا نه.

ایشان مقدماتی ذکر کرد که یک مقدمه‌اش این بود که همه تکالیف حج دارد، پس «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» در درجه اول به ما می‌گوید آن حرجی که در ذات یک تکلیف است برداشته نمی‌شود این روشن است. به ما می‌گوید این حرجی که برداشته می‌شود زائد بر این است. بعد می‌گوییم آیا زائد یعنی آن مرتبه اعلای اعلی؟ می‌گوید نه منحصر به آن نیست. آیا مرتبه خیلی خفیف را هم می‌گیرد؟ معلوم نیست. لذا چون مراتب دارد برای ما شک حاصل می‌شود. اگر یک جایی عرف گفت یک حرجی هست (مثل همین مثال پوست دست که یک مثال خوبی است)، اما نمی‌دانیم «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» این امر را برداشته یا نه؟

ایشان می‌گویند: بعد از اینکه شک کردیم «یقع الکلام فی أنه هل یمکن التمسک باطلاق ما دلّ علی وجوب الحج [یعنی به همان «لله علی الناس حجّ البیت»] علی من کان واجداً للزاد و الراحله، این آقا خانه‌اش را بفروشد با پول این خانه واجد زاد و راحله است، اما نمی‌دانیم بر این حج صدق می‌کند یا نه؟ «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» هم یک مخصص منفصل است، کلمه

اینجا اقلّ این است که بگوییم آن مواردی که حرج مسلم است آن مرتبه اعلی یا آن مراتبی که نزدیک به آن مرتبه اعلی است، اما اکثر این مراتب متوسطه است، مراتب متوسطه آیا در این مراتب متوسطه «یصحّ لنا التمسک بالعالم» و بگوییم «لله علی الناس حجّ البيت»، تو هم باید بروی اینجا این خانه را بفروشی و به حج بروی، آیا در اینجا ما می‌توانیم به این عموم تمسک کنیم یا نه؟ می‌فرماید نمی‌توانی تمسک کنی، ما برائت از وجوب الحج را اینجا جاری می‌کنیم. این که بگوییم این یک اجمال دارد، نتیجه‌اش همین است که این اجمال سرایت می‌کند؛ یعنی اجمال در مخصص مفهومی، مردد بین الاقل و الاكثر به عام سرایت کرده و عام را از اعتبار ساقط می‌کند و در نتیجه نمی‌توانیم تمسک به عام کنیم.

ایشان می‌فرماید: «اثبتنا فی محله أن الحق هو الثاني»؛ دومی یعنی عدم جواز تمسک به عام، «لأن مرجع التخصیصات العنوانية فی الشریعة إلى التقييد»، ایشان می‌گویند هر تخصیصی که عنوان به عام بدهد حقیقتش تقييد است؛ یعنی حجّی که حرجی نباشد شارع واجب کرده «وإن سمّیت بالتخصیص»، حجی که حرجی نباشد الآن ما نمی‌دانیم در اینجا حرجی هست یا نیست؛ وقتی شک می‌کنیم حرجی است یا نه؟ یعنی شک می‌کنیم حج بر ما واجب است یا نه، اصل برائت از وجوب حج است.^[3]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] □ سورة حجّ، آیه 78.

[2] □ نکته: وقتی قاعده «لا حرج» را بحث می‌کنید، بعضی (روی همین نکاتی که الآن مرحوم شاهرودی بیان می‌کنند) می‌گویند: این حرج یک مفهوم مجملی است که نمی‌شود به آن تمسک کرد، کجا را بگوییم حرج هست و کجا را بگوییم حرج نیست؛ لذا «لا حرج» را اصلاً از قاعده بودن به طور کلی ساقطش می‌کنند.

[3] □ «الثاني) - أنه لا إشكال في أن المراد من العسر و الحرج هو الزائد على أصل مشقة السفر و الحج، و إلا فجميع التكالیف فيها مقدار ما من المشقة. و لا إشكال أيضا في أنه ليس المراد منهما هو المرتبة العليا بحيث يصل الى حد انتفاء القدرة، بل المراد منهما هو مقدار من المشقة زائداً على أصل مشقة التكليف بحيث يعد ذلك عرفاً عسراً و حرجاً. و له مراتب مختلفة و ربما يحصل الشك في صدق العسر و الحرج فان جميع المفاهيم العرفية قد يقع الشك في بعض موارد، كما ترى ذلك (في الماء) الذي هو من أوضح المفاهيم عند العرف. هذا. و لا يمكن تحديد مقدار العسر و الحرج بما في حديث عبد الأعلى الوارد في مسح من انقطع ظفر إصبعه و وضع عليه المرارة - لأنه لا يدل على عدم تحقق العسر و الحرج فيما إذا كانت المشقة فيه أقل مما في مفروض الحديث من المشقة. و منه يعلم أنه لا يمكن أيضاً تحديد مفهوم العسر و الحرج بالنظر الى الأحكام الحرجية الثابتة في الأمم السابقة - المنتفية في هذه الشریعة المقدسة - فإن ذلك لا يدل على عدم ارتفاع ما يكون أقل من تلك الأحكام مشقة كما لا يخفى. و الحاصل: أن مفهوم العسر و الحرج لم يثبت له تحديد خاص فربما يقع الشك فيه و إذا وقع الشك فيه فيقع الكلام في أنه هل يمكن التمسك بإطلاق ما دل على وجوب الحج على من كان واجداً للزاد و الراحة أو لا؟ تنقيح هذا مبتن على أنه هل يصح التمسك في صورة الشك بالعالم إذا كان المخصص المنفصل مردداً مفهوماً بين الأقل و الأكثر أو لا؟ و قد أثبتنا في محله: أن الحق هو الثاني لما حققناه من أن مرجع التخصیصات العنوانية فی الشریعة إلى التقييد و ان سمیت بالتخصیص و على هذا فالمرجع في صورة الشك هو البراءة من وجوب الحج.» كتاب الحج (لشاهرودي)؛ ج 1، ص: 108-109.